

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَائِسُ»

الكافي، جلد ۱، صفحه ۲۶

امام خامنه‌ای مدظله‌العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی، وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

سکولاریسم و اسلام سکولار

شناسنامه مطلب	
b-272	کد مطلب
بصیرتی / مباحث آموزشی / گام اول: اطلاعات سیاسی / مقدماتی	رده
اسلام سکولار / سکولاریسم / سکولار	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی نُمُو

nomov.ir

واژه شناسی و تعریف

واژه سکولاریسم (secularism) برگرفته از واژه لاتینی (secularis)، مشتق از (speculum) به معنای «نیا» یا «گیتی» در برابر «مینو» است. و مفهوم کلاسیک مسیحی آن نقطه مقابل ابدیت و الوهیت است. سکولاریسم یعنی آن چه به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه از خداوند و الوهیت دور است. و سکولاریسم با لحاظ تبار لغوی خود، همان مخالفت با تعلیم شرعیات و مطالب دینی، عرف‌گرایی و اعتقاد به اصالت امور دنیوی است

تعریف اصطلاحی

از نظر اصطلاح این واژه در سیر تاریخ، معانی گوناگونی به خود گرفته است: اولین بار در معاهده وستفالی (۱۶۴۸) به مفهوم خروج سرزمین‌هایی از تملک کلیسا به کار رفت. پس از آن به مرور، معانی دیگری همچون، ترخیص کشیشان، تفکیک دین از سیاست، تفوق دولت بر کلیسا، تقلیب دین، و در نهایت طرد دین از ساحت حیات اجتماعی انسان را به خود گرفت.

شاید بتوان به عنوان یک تعریف نسبتاً جامع در معنای نهایی و مصطلح آن بگوییم: سکولاریسم عبارت است از، گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و... است. سکولاریسم در این معنای مشخص عمده‌تاً یکی از ویژگی‌های تمدن و فرهنگ دوره‌های جدید است؛ و یکی از مؤلفه‌های مدرنیته غربی محسوب می‌شود.

برخی دلایل ایجاد اندیشه سکولاریسم:

الف) نارسایی مفاهیم کلامی و فلسفی مسیحیت و تعارض آن با دستاوردهای علمی و عقلی جدید، توهم ناکارآمدی دین در عرصه‌های مختلف را به ذهن، متبادر می‌نمود.

ب) برخی آموزه‌های غلط عهد جدید و اناجیل اربعه: در کتاب مقدس، عباراتی وجود دارد که دستاویزی برای طرفداران حاشیه راندن دین از صحنه اجتماع شده است؛ مثلاً در این کتب، که البته تحریف شده و آمیخته با افکار گردآورندگان آن است، آمده است عیسی (علیه السلام) از پذیرش حاکمیت خودداری می‌کند و یا اینکه رسالت عیسی (علیه السلام) و قیصر را جدای از هم دانسته و از قول عیسی (علیه السلام) می‌گوید: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.

ج) فقدان قوانین حکومتی و سیاسی در مسیحیت: در تفکر مسیحی، نظامی جامع که در تمام عرصه‌های زندگی بشر، کارآمد باشد وجود نداشت. از این رو عده‌ای رسالت دین را تنها منحصر در حوزه‌های خصوصی و فردی محدود دانستند و برای حل مشکلات خود به منابعی غیر از دین روی آوردند.

د) تفکر اومانیستی در غرب: نتیجه تفکر اومانیستی، قرار گرفتن انسان در جایگاه خداوند است که پیامد مهم آن این است که انسان بدون کمک گرفتن از دین و ارتباط با ماوراء طبیعت می‌تواند مشکلات خود را حل کند. انسان با عقل و دانش خود بی‌نیاز از دین است. از سویی در اومانیسم بر حقوق انسانی و نه حقوق و تکالیف دینی تاکید می‌شود که خود، از ارکان سکولاریسم است.

ه) عقلانیت ابزاری عصر جدید: منظور از این عقلانیت، استنتاج و استدلال فلسفی نیست بلکه اصطلاحی در جامعه شناسی است که هر آنچه انسان را به اهداف جامعه نزدیک کند شامل می‌شود. مقاصدی مصلحت جویانه که نسبت به دین و ارزش‌های آن بی‌تفاوتند؛ مثلاً بسیاری از سیاستمداران آمریکایی تجاوز به کشورهای دیگر را چنین توجیه می‌کنند که به مصلحت کشور آمریکا بوده و بدین ترتیب برخوردار از عقلانیت ابزاری است.

الف) جزمیت افراطی و بی‌دلیل کلیسا که منجر به عدم انعطاف در برابر علوم شد.

ب) رفتار خشن کلیسا با مخالفان، دادگاه‌های تفتیش عقاید و سوزاندن بدعت‌گذاران.

ج) فساد مالی و اخلاقی سران کلیسا، تجمل پرستی رهبران دینی که همواره بر زهد و ساده زیستی تاکید داشتند.

ه) ناتوانی کلیسا در پاسخ به شبهات کلامی و فلسفی همچون تثلیث و نجات.

و) رشد علم و صنعت: در شرایطی که عوامل اجتماعی مذکور اعتماد به نهاد دین را سلب می‌نمود دستاوردهای علم تجربی و تحولاتی که علم در حوزه‌های مختلف زندگی ایجاد کرده بود زمینه را برای جایگزینی علم و عقلانیت ابزاری به جای دین، در حل امور سیاسی اجتماعی فزونی بخشید.^۱

ز) برخی نیز با این توهم که سیاست ذاتاً آلوده به تزویر و فساد است و دخالت دین در سیاست موجب آلودگی دین می‌شود، برای جلوگیری از آلودگی دین به مفاسد سیاسی مانع دخالت دین در سیاست شدند.^۲

^۱ خسرو پناه، عبدالحسین، کلام جدید، ص ۱۰۰-۱۰۴

^۲ نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، ص ۳۶.

پیدایش سکولاریسم

برای سکولاریسم (Secularism) در زبان فارسی، معادل‌هایی پیشنهاد شده است، مانند: علم‌گرایی، دنیامداری، دنیاگرایی، جدا انگاری دین و دنیا، لادینی، عرفی شدن، غیردینی شدن، نامقدس شدن، کنار گذاشتن دین، استغنائی از دین. ریشه سکولاریسم به معنای جدیدش در مغرب زمین با ماکیاول (۱۵۲۷ - ۱۴۶۹) شروع می‌شود. وی هر چند به تبع کلیسا معتقد بود که هدف سیاست، جلب رضایت خداوند است، لکن پرسش دنباله دار ماکیاول آن است که چگونه مشخص می‌گردد که انجام سیاست به خصوصی خداوند را راضی می‌نماید؟ آیا ملاک همان مراجعه به کشیشان گذشته است؟ حال آنکه در این زمان با اصلاحات دینی آنها زیر سؤال رفته بودند. از این رو، ماکیاول مطلب دیگری را پیشنهاد می‌نماید و آن این که آنچه بنده خدا (بشر) را راضی می‌کند؛ خداوند را هم راضی می‌کند زیرا خشنودی بنده در خشنودی خداوند خلاصه می‌شود. این، سرآغاز سکولاریسم است؛ بدین معنا که «خدا محوری» به «انسان محوری» تبدیل می‌گردد و آنچه در انسان محک و معیار است، عقل می‌باشد. بنابراین، ایمان به «اصالت عقل» در فردگرایی به جای ارزشهای کلیسایی شکل می‌گیرد. مشخصه این دوره، اولاً: رهایی فرد از قیود و فشارهای کلیسا است و ثانیاً شکل گرفتن کشورهای مستقل (State-Nation) است. با تعمیق و توسعه این روند، سکولاریسم مساوی می‌شود با نفی حکومت دینی و اعتقاد به بشری بودن کامل امور سیاسی.

بر اساس این مفاد، دین از شئون دنیوی انسان جداست و اداره این شئون، اعم از سیاسی و اقتصادی به انسان تعلق دارد؛ و انسان باید در سایه عقل و علم خودش، بدون استمداد از آموزه‌های دینی، مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه را سامان دهد. از سوی دیگر، سکولاریسم، آرمان‌ها و غایات و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی بشر را کاملاً دنیوی می‌بیند و از این رو در راه شناخت این اهداف و ارزش‌ها و راه وصول به آنها، هیچ نیازی به استمداد و تمسک به دین وجود ندارد.

اگر بخواهیم ماهیت سکولاریسم را بطور فشرده و خلاصه مطرح کنیم باید بگوییم: سکولاریسم یعنی: ۱- عمل کردن بر وفق انگیزه‌های غیردینی؛ ۲- تفسیر کردن جهان و حیات و انسان بر حسب مفاهیم و مقولات غیردینی؛ ۳- کشف استقلال مقولاتی چون علم، سیاست، فلسفه، هنر، علوم، نهادهای اجتماعی و... از دین. می‌توان گفت سکولاریسم جمع بندی همه موضع‌گیریهای مغرب زمین در مقابل دین است که در قرن نوزدهم زیر این عنوان تشخیص پیدا کرده است. یعنی برآیند موضع‌گیری‌های مکاتب مختلف غربی را نسبت به دین می‌توان «سکولاریسم» نامید. ناگفته نماند که سکولاریسم با سکولاریزاسیون (Desacralization) متفاوت است. سکولاریسم به منزله یک مکتب و مشرب فکری مبتنی بر یک سلسله پیش فرض‌ها و مقدمات نظری خاصی است. اما سکولاریزاسیون جریانی است که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می‌شود و دچار انحطاط و زوال گشته، قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می‌یابد.

ولی به هر حال سکولاریسم پایه ای نظری برای جریان انزوای دین و خصوصی شدن دین (Privatization) و در نهایت سکولاریزاسیون است. این هر دو ملازم یکدیگرند و صرف تفاوت معنا نباید رهزن شود که این دو را به کلی از یکدیگر منفک ساخت.

سه ویژگی برجسته سکولاریسم

۱- دینداری امری فردی می‌گردد؛

زیرا عمل دینی (یعنی عملی که معطوف به ماوراء طبیعت باشد) در جامعه سکولار دیگر در امور دنیایی چندان مؤثر و مربوط تلقی نمی‌گردد؛ و به همین جهت، میزان و محدوده آن رو به کاهش می‌نهد. بر این اساس، دینداری دیگر تکلیفی بر عهده اعضای جامعه نیست و به صورت امری کاملاً دلخواهانه و داوطلبانه درآمد است. با توجه به این مشخصه، سکولاریسم به معنی مخالفت صریح با دین نیست بلکه در جامعه سکولار اعتقادات دینی تا زمانی که صرفاً اعتقاد شخصی باشد، محترم است؛ اما اگر بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج و مدعی نفوذ و تأثیر اجتماعی شود، سکولاریسم در مقابلش می‌ایستد.

۲- انسان محوری (Humanism) به جای خدامحوری:

جامعه سکولار وقعی بر وحی نمی‌نهد. در این جامعه انسان وقتی می‌خواهد به مسائل اجتماعی بپردازد، تنها باید به عقل خود متمسک شود. در واقع در این تفکر «عقل» در مقابل «وحی» قرار می‌گیرد، نه در پرتو آن. از این رو، در جامعه سکولار اصطلاح «حرام»، «حلال»، «مجاز» و «ممنوع» جایی ندارد. در آنجا قانون و غیرقانونی بودن مطرح است و این قانون تابع اکثریت عقل اجتماعی است. بنابراین، اگر زمانی جامعه مشروع بودن ازدواج جنس موافق را امضاء کرد، این امر قانونی است ولو برخلاف «وحی» باشد.

۳- ملاک هویت جامعه، ملیت است نه دین:

وقتی در جامعه ای، دین ملاک وحدت و هویت اجتماعی نباشد، ناگزیر باید به جای آن چیز دیگری گذاشت، سکولاریسم مفهوم «امت» را (که به معنی تشخیص جامعه بر حسب عقیده دینی است) کنار می‌گذارد و به ناچار به مفهوم «ملت» متمسک می‌شود. ملت، در اینجا یک مفهوم و تشخیص اعتباری بر حسب ملاک‌هایی از قبیل نژاد، زبان، تاریخ مشترک و سرزمین است. بنابراین، اگر مسلمانی در نقطه ای از دنیا از رهبر دینی در نقطه دیگری از دنیا اطاعت کند، در تفکر سکولار اشکال دارد. در پایان سخن، برای آشنایی بیشتر شما، شمایی از تأثیر سکولاریسم را در فعالیت‌های اجتماعی خاطر نشان می‌سازیم.

در جامعه سکولار:

- ۱- باید مجلس قانون گذاری «لائیک» باشد؛ چرا که در جامعه سکولار دیگر خلاف شرع مطرح نیست. از این رو معنا ندارد که در مجلس قانون گذاری کسی بگوید این، خلاف شرع است.
- ۲- در مدارس، تعلیم دین بطور کلی ممنوع است و یا اگر هم باشد، تنها به صورت یک آموزش فردی و شخصی است، نه اجتماعی. بنابراین، آزادی دینی تنها در حد یک امر فردی مجاز است نه بیشتر.
- ۳- دین عصری می شود؛ چرا که از آنجا که جامعه هر روزه امور خود را بیشتر از پیش مطابق با معیارهای فنی و علمی سامان می دهد، نهادهای دین نیز تحت تأثیر این جریان قرار می گیرند؛ و در نتیجه، نهادها و رفتار دینی نیز به نحوی روز افزون تحت نفوذ ارزش ها و معیارها و ضوابطی درمی آید که در جامعه غیردینی رواج دارد.

دیدگاه امام خمینی در سکولاریسم (جدایی دین از سیاست):

قبل از انقلاب جمهوری اسلامی ایران اندیشه سکولاریسم در بسیاری از روشنفکران و نخبگان و حتی برخی از علما رسوخ پیدا کرده بود. امام عظیم الشان بارها در طول دوران حیات سیاسی خویش این واقعیت تلخ و ناگوار را بر زبان و قلم آورد. استقصا و آوردن همه آنها خارج از محدوده بحث است که به ذکر گوشه هایی از آن اکتفا می شود.

الف) اسلام را بد معرفی کردند:

در سخنرانی (۲ / ۱ / ۴۳) بعد از آزادی از زندان، ضمن اشاره به حرفهای «پاکروان» که در توضیحات بعدی خواهد آمد، فرموده اند:

«والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده اند.»^۱

چندی بعد با اشاره به مسئولیت خطیر سران دول اسلامی و لزوم معرفی صحیح اسلام اضافه می کنند:

«گمان نشود اسلام مثل مسیحیت است، فقط یک رابطه معنوی مابین افراد و خدای تبارک و تعالی است و بس، اسلام برنامه زندگی دارد، اسلام برنامه حکومت دارد... ما مباحثمان از حدود کتاب طهارت و... تجاوز نمی کند، سیاست اسلام را دیگر بحث نمی کنیم.»^۲

و چند روز قبل از پیروزی انقلاب در دیدار جمعی از روحانیون با ایشان، فرمودند:

^۱ صحیفه امام، ج ۱، ص ۶۵.

^۲ همان، ج ۱، ص ۱۱۹.

«آنقدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است در عبادت وارد نشده است، شما از پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه کنید، هفت، هشت تایش کتابی است که مربوط به عبادت است باقیش مربوط به سیاسات و اجتماعات و معاشرات و این طور چیزهاست... اسلام را همچو بد معرفی کرده اند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام به سیاست چه؟ سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند.»^۱

آن امام حتی احکام اخلاقی اسلام را نیز سیاسی می‌داند^۲ چنانکه در خصوص عزاداری می‌فرماید:

«جنبه سیاسی مجالس بالاتر از همه جنبه های دیگری است که هست... مسأله، مسأله گریه نیست، مسأله، مسأله تباکی نیست، مسأله، مسأله سیاسی است.»^۳

این باور کج که بزرگترین ضربات را بر پیکر جوامع اسلامی زده است نتیجه تلاش موزیانه و گسترده ای است که بویژه در چند قرن اخیر توسط اجانب و عمال داخلی آنان انجام گرفته است و به فرموده امام راحل (ره):

«این یک نقشه شیطانی بوده است که از زمان بنی امیه و بنی عباس طرح ریزی شده است و بعد از آن هم هر حکومتی که آمده است، تأیید این امر را کرده است و اخیراً هم که راه شرق و غرب به دولتهای اسلامی باز شد، این امر در اوج خویش قرار گرفت که اسلام، یک مسایل شخصی بین بنده و خدا است و سیاست از اسلام جداست.»^۴

البته همانگونه که تصریح فرموده اند تلاش دشمن چند قرن اخیر به اوج خود رسیده بود و بویژه روحانیت را از دخالت در سیاست باز می‌داشت؛ که امام راحل (س) باز در صحیفه امام جلد ۲، صفحه ۲۷ و جلد ۱۲ صفحه ۲۲۸ به آن تأکید فرموده اند.

جمعی ریشه های انحطاط و بدبختی جوامع اسلامی را در زوایای دیگری جستجو می‌کردند و طبعاً اگر اعتقادی به مبارزه داشتند نیروی خویش را در تحقق ارزیابی ناصحیح خویش مبذول می‌داشتند و چه بسیار که اندر پی مبارزه با معلول بودند، تنها این امام راحل (س) بود که بارها زمینه ها و علل اصلی سقوط و انحطاط را بازگو نموده و علت عمده آن را این گونه یادآور می‌شد و به تصحیح اندیشه ها می‌پرداخت که:

«همه می‌دانیم و باید بدانیم که آنچه از قرنهای پیش تا کنون بر سر مسلمین آمده است، خصوصاً در یکی دو قرن اخیر که دست دولتهای اجنبی به کشورهای اسلامی باز شده و سایه شوم آنان بلاد مسلمین را به تاریکی و ظلمات کشانده است و ذخایر خداداد آنان را به باد فنا داده و به طور مداوم می‌دهد، غفلت مسلمانان از مسایل سیاسی و اجتماعی

^۱ همان، ج ۵، ص ۲۱.

^۲ همان، ج ۱۳، ص ۲۳.

^۳ همان، ج ۱۳، ص ۱۵۴.

^۴ همان، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

اسلام است، که به دست استعمارگران و استثمارگران و عمال غرب زده و شرق زده آنان به توده های مسلمانان محروم تحمیل شده است که حتی علمای اسلام گمان می کردند و می کنند که اسلام از سیاست منزه است و یک شخص مسلمان نباید در سیاست دخالت کند.^۱

و در جای دیگر هدف اصلی آنان را سربریدن اسلام می شمارند.^۲

آثار تخریبی گسترده ای که این تبلیغات بر جای می گذاشت چنان عمیق شده بود که امروز در شرایط کنونی باور کردنی نیست. بارها امام به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند که عنوان «سیاسی» دادن به کسی به عنوان یک ناسزا تلقی می شد. همینکه گفته می شد فلانی وارد سیاست شده است به عنوان نقطه ضعف بزرگی او محسوب می شد و باور عمومی بر این ثبات یافته بود. البته عکس العمل و بازتاب فوق با توجه به تفسیری که از سیاست و دخالت در امور به خورد جامعه و بویژه حوزه ها داده بودند چندان دور از انتظار نبود، نمونه این تفسیر و القا را در جریان ملاقات «پاکروان» با امام در زندان می توان برشمرد که خود آن بزرگوار بارها متذکر آن جریان شده اند، از جمله اینکه:

«گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید.»^۳

چنانکه در جای دیگر جریان مرحوم آیت الله کاشانی را هنگامی که در قلعه فلک الافلاک زندانی بود، با فرمانده نیروهای نظامی مستقر در آنجا از قول مرحوم آیت الله حاج آقا روح الله کمالوند که برای دیدار مرحوم کاشانی رفته بود نقل می فرماید: «آن شخص شروع کرد صحبت کردن و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما چرا خودتان را (قریب به این معانی) به زحمت انداخته اید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست شأن شما نیست، چرا شما دخالت می کنید؟ از این حرفها شروع کرد گفتن. آقای کاشانی فرمودند: «خیلی خری، اگر من دخالت در سیاست نکنم کی دخالت کند.»^۴

گرچه در میان روحانیون، بزرگانی چون شهید مدرس و مرحوم کاشانی و علمای بزرگ صدر مشروطیت و مرحوم سید جمال بودند که دخالت در سیاست را از فرهنگ دینی خویش قابل تفکیک نمی دانستند ولی جو عمومی حوزه و محافل مذهبی این گونه نبود؛ شاهد آنکه این بزرگان با همه کوششی که کردند، از جانب این محافل مورد پشتیبانی کافی قرار نگرفتند و تنها این امام راحل (س) بود که توانست این موج ویرانگر را بشکند و اسلام عزیز را از این زنگار

^۱ همان، ج ۱۷، ص ۸۸.

^۲ همان، ج ۹، ص ۲۰۳.

^۳ همان، ج ۱، ص ۶۵.

^۴ همان، ج ۱۳، ص ۲۱۷.

بزداید و چهره ناب آن را بنمایاند و تصحیح اندیشه کند. آن بزرگمرد اندیشمندی بود که حوادث واقعه را عبارت از همین حوادث سیاسی می دانست که برای ملتها پیش می آید و باید به فقها مراجعه کرد.^۱

امام بود که این باور انحرافی را از اذهان بسیاری زدود تا جایی که امروزه با حیات محافل دینی و حوزوی عجین شده است و گذشت، آن روزگاری که حتی روزنامه خواندن نیز عیب بود^۲ و فراگیری زبان خارجی کفر تلقی می شد.^۳ زمانی که به فرموده امام راحل (ره):

«شأن بزرگ اهل علم این بود که این آقا نمی فهمد سیاست را، اگر یک آقای اصلاً عقلش نرسید به اینکه سیاست چیست این بزرگوار بود خیلی، آقای است که دخالت در امور نمی کند، قربانش بروم، چه آقای خوبی، ظهر می آید نمازش را می خواند و می رود توی خانه اش می نشیند.»^۴

امام در خصوص شکل گیری این توطئه چنین هشدار می دهد:

«گفته اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است تا حالا می گفتند که مجتهدین در سیاست نباید دخالت بکنند، این منافی با حق مجتهدین است، آنجا شکست خوردند، حالا عکسش را دارند می گویند.»^۵

امام در سخنی دیگر اهمیت سیاست را در اسلام این گونه بیان می کند:

«اسلام دین سیاست است اصلش، اسلام را شما مطالعه دارید در آن، اسلام یک دینی است که احکام عبادیش هم سیاسی است، این جمعه، این خطبه های جمعه، آن عید، آن خطبه های عید، این جماعت، اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه اش یک مسایل سیاسی است. با اینکه عبادت اند، در عبادتش هم سیاست است، سیاستش هم عبادت است.»^۶

^۱ همان، ج ۷، ص ۱۲۸.

^۲ همان، ج ۸، ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۲۱۱.

^۳ همان، ج ۱۸، ص ۸۰.

^۴ همان، ج ۱، ص ۵۶.

^۵ همان، ج ۱۸، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

^۶ همان، ج ۵، ص ۱۳۲.

سکولاریسم در دیدگاه امام خامنه‌ای:

امام خامنه‌ای نیز پس از امام جای در جای پای ایشان گذاشتند و نظر ایشان درباره‌ی سکولاریسم:

«عده‌ای اسلام را فقط مسأله‌ی فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند. این، چیزی است که امروز در بسیاری از جوامع اسلامی و در معارف دنیای مهاجم مستکبرِ مستعمرِ غربی، ترویج می‌شود که: اسلام از سیاست جداست! سیاست را از اسلام گرفتند؛ در حالی که نبی مکرم اسلام در آغاز هجرت، در اولی که توانست خود را از دشواریهای مکه نجات دهد، اولین کاری که کرد، سیاست بود. بنای جامعه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی، تشکیل قشون اسلامی، نامه‌ی به سیاستمداران بزرگ عالم، ورود در عرصه‌ی سیاسی عظیم بشری آن روز، سیاست است. چطور می‌شود اسلام را از سیاست جدا کرد؟! چطور می‌شود سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت اسلام، معنا و تفسیر کرد و شکل داد؟! «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (۱) بعضی قرآن را تکه پاره می‌کنند. «يَوْمَن بَعْضُ و يَكْفُر بَعْضُ» (۲) به عبادت قرآن ایمان می‌آورند؛ اما به سیاست قرآن ایمان نمی‌آورند! «و لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط». (۳) قسط چیست؟ قسط یعنی استقرار عدالت اجتماعی در جامعه. چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد؟ تشکیل یک جامعه‌ی همراه با عدالت و قسط، یک کار سیاسی است؛ کار مدیران یک کشور است. این، هدف انبیاست. نه فقط پیغمبر ما، بلکه عیسی و موسی و ابراهیم و همه‌ی پیغمبران الهی برای سیاست و برای تشکیل نظام اسلامی آمدند. آن وقت یک عده‌ای از روی مقدس‌مآبی عبايشان را جمع کنند و بگویند: ما به سیاست کاری نداریم! مگر دین از سیاست جداست؟! آن وقت تبلیغات خباث‌آمیز غربی هم دائم دامن بزنند به این حرف، که: دین را از سیاست جدا کنید؛ دین را از دولت جدا کنید. اگر ما مسلمانیم، دین و دولت به یکدیگر آمیخته است؛ نه مثل دو چیزی که به هم وصل شده باشند. دین و دولت یک چیز است. در اسلام دین و دولت از یک منبع و یک منشأ سرچشمه می‌گیرد و آن، وحی الهی است. قرآن و اسلام، این است. یک عده از این طرف، سیاست را از اسلام جدا می‌کنند، یک عده هم در طرف مقابل، اسلام را فقط سیاست و سیاست‌بازی و سیاسی‌کاری می‌دانند. اخلاق و معنویت و محبت و فضیلت و کرامت را که بزرگترین هدف بعثت پیغمبر ماست، ندیده می‌گیرند. این هم «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (۴) است؛ این هم «يَوْمَن بَعْضُ و يَكْفُر بَعْضُ» (۵) است. اسلام را در جملات براق و مشعشع سیاسی خلاصه کردن، از خشوع دلها غافل شدن، از ذکر، از صفا، از معنویت، از زانو زدن در مقابل خداوند، از خدا خواستن، به خدا دل بستن، اشک ریختن در مقابل عظمت پروردگار، رحمت الهی را طلب کردن، صبر و حلم و سخا و جود و گذشت و برادری و رحم را ندیده گرفتن و صرفاً به سیاست چسبیدن به اسم اسلام، هم همان انحراف را دارد؛ تفاوتی نمی‌کند.» ۳۱/۰۵/۱۳۸۵

ایشان در کلامی دیگر می‌فرمایند:

«معنای دین غیر سیاسی این است که دین بنشیند دائم نصیحت بکند، دائم حرف بزند و قدرتمندان هم هر کار که دلشان می‌خواهد برخلاف دین و بر ضدّ دین بکنند؛ هر وقت هم که خواستند یک لگدی به سر اینها بزنند.» ۱۹/۱۰/۱۳۹۵

«ایمان دینی باید با معرفت همراه باشد؛ معرفت دینی چیست؟ همین مطلبی که مرحوم مدرّس فرمود که «دیانت ما عین سیاست ما است، سیاست ما عین دیانت ما است» ۱۹/۱۰/۱۳۹۵

«دشمن دین، از آن دینی می‌ترسد که دولت دارد، قدرت دارد، ارتش دارد، اقتصاد دارد، سیستم مالی دارد، تشکیلات گوناگون اداری دارد؛ از این دین می‌ترسد.» ۱۹/۱۰/۱۳۹۵

«یک نکته هم همین مطلبی است که آقای نجات اشاره کردند که درست هم هست. هیئت‌ها نمیتوانند سکولار باشند؛ هیئتِ امام حسینِ سکولار ما نداریم! هرکس علاقه‌مند به امام حسین است، یعنی علاقه‌مند به اسلام سیاسی است، اسلام مجاهد است، اسلام مقاتله است، اسلام خون دادن است، اسلام جان دادن است؛ معنای اعتقاد به امام حسین این است. اینکه آدم در یک مجلس روضه یا هیئت عزاداری مراقب باشد که نبادا وارد مباحث اسلامی سیاسی بشود، این غلط است. البته معنای این حرف این نیست که هر حادثه‌ی سیاسی در کشور اتفاق می‌افتد، ما باید حتماً در مجلس روضه آن را با یک گرایش خاصی - حالا یا این طرف، یا آن طرف - بیان کنیم و احیاناً با یک چیزهایی هم همراه باشد؛ نه، اما فکر انقلاب، فکر اسلام، خطّ مبارکی که امام (رضوان الله علیه) در این مملکت ترسیم کردند و باقی گذاشتند، اینها بایستی در مجموعه‌ها و مانند اینها حضور داشته باشد.» ۲۰/۰۸/۱۳۹۲